

روانکاوان و روانشناسان متأخر، معتقدند که هرگونه تلاش برای طبقه‌بندی مجرمین کاری عبث و بیهوده است. زیرا تعداد کمی از مجرمین را که کم و بیش بیمار غیر اجتماعی هستند، نمیتوان چندان به حساب آورد، وعده دیگری را هم که بعامل ارثی و نقائص قبل از تولد، از تطبیق با اجتماع عاجزند نمیتوان نمونه تمام بزهکاران دانست..... «لمبرورزو» میگفت: «سرنوشت هر کس نتیجه ساختمان بدنی او است بنابراین، بزهکاران از لحاظ زیست‌شناسی با دیگران فرق دارند.» مطالعات متخصصین روانکاوی از زندگی «روان‌ناآگاه» به این نتیجه منجر شده است که هر جزئی از شخصیت انسانی که با اجتماع تطبیق یافته باشد، محصول تربیت اجتماعی است ولی هسته مرکزی شخصیت او تا اندازه‌ای ارثی است. با این همه باید دانست که در این هسته مرکزی عمیق، نمیتوان علایق و کشش‌های جنایتکارانه را از کشش‌های عادی تفکیک کرد.

همه انسانها از جهات کلی یکسان بدنیا می‌آیند. بدین معنی که همه غیر اجتماعی و وحشی‌زاده میشوند و در آغاز با جامعه خود هم‌آهنگی ندارند. حتی در سالهای اولیه عمر هم این خصایص را تا حدودی حفظ میکنند. لیکن بتدریج، تحت تأثیر جامعه دگرگونی می‌پذیرند و با اجتماع خویش هماهنگی می‌یابند.....

این هماهنگی معمولاً موقعی شروع میشود که عقده اودپس (۱) از هم میگسلد و دوران پوشیدگی که فروید آنرا تشریح کرده فرا میرسد. معمولاً آغاز اجتماعی شدن کودک سالهای بین ۴ تا ۶ سالگی و پایان

توجیه روانی

ارتکاب جرم از

ناحیه حیوانان

و نوحه حیوانان

آن دوره بلوغ است. پس از این دوره، انسان‌ها متمایز میشوند و فردی که بعدها بصورت شخص عادی درخواهد آمد، اغلب در دوره پیش از بلوغ موفق میشود که تا اندازه‌ای برکششهای غریزی و غیر اجتماعی خود لگام زده و قسمتی از کارهای خود بخودی و طبیعی خویش را تبدیل به کششهایی نماید که مورد قبول اجتماع است. اما علت اینکه بعداً بصورت یک مجرم درمیآید این است که کم و بیش در این تطبیق با شکست مواجه میشود. شخص مجرم در اعمال خود، کششهای غریزی انسارگسیخته را به کار وامیدارد. مجرم به کودک نا بالغ شباهت دارد، منتهی کودک پر قدرت و خطرناک که تمایلات سرکوفته او بشکل جرم و جنایت تظاهر میکند. در صورتیکه اسپال وازده اشخاص عادی، که به قسمت «ناخودآگاه» ذهن آنان رانده شده است، برای خود مفری در رویا، خیاللبافی، فعالیت‌های اجتماعی یا غصبی (بصورت مصرف نمودن نیروهای زاید) پیدا میکند. این فعالیت‌ها یا اصلاً زیان اجتماعی ندارد و یا اینکه عوارض آن زودگذر است مانند: دوئل - ورزشهای سنگین - بوکس بازی - فوتبال - کشتی کج - گاوپازی و غیره که خود مفری برای تمایلات وازده اشخاص عادی بشمار میروند. در این مورد، حتی برخی از روانشناسان و جامعه شناسان عقیده دارند که اگرملت اسپانیا را از گاوپازی، آمریکائیاها را از بوکس بازی، سایر کشورهای جهان را از فوتبال و ورزشهای سنگین محروم کنیم، تمایلات سرکوفته مردم عادی و غیرعادی منجر به جنگ همه برضد همه»

خواهد شد. پروفیسور «ریچموند» استاد دانشگاه «هاوارد» آمریکا عقیده دارد که «برای جبران کمبود فعالیت‌های بدنی است که جوانان امروزی همه انرژی خود را در راه اعتراض به اجتماع بکار میبرند. آنها ظاهراً با مسئله خاصی مخالفت میکنند ولی درحقیقت به زندگی بیحرکت و خالی از فعالیت خود معترضند»

بنابر عقیده بعضی از روانشناسان متأخر، تنها فرقی که بین یک مجرم و یک شخص عادی وجود دارد، آنست که انسان عادی غرایز خود را کنترل میکند و آنها را بسوی فعالیت‌هایی که بحال اجتماع ضرری ندارد هدایت مینماید، ولی شخص مجرم اینکار را نمی‌کند. باید دانست که این قوه کنترل و رام کردن غرایز غیر اجتماعی اولیه، تنها بر اثر تعلیم و تربیت در هر شخص حاصل میشود. عبارت دیگر، جرم بطور کلی حاصل یک عیب و نقص مادرزاد نیست، بلکه نمودار نقصی در تعلیم و تربیت است. معمولاً اولین کشش غریزی نوزاد، نسبت به دنیای خارج، غریزه چنگ زدن، قبضه کردن و تسلط یافتن است. این غریزه در نخستین جلوه‌های حیات بدین کیفیت ظاهر میشود که کودک مانند آدم خواران، پستان مادر خود را گاز میگیرد و گویی می‌خواهد آنرا بخورد. روانکاوان، این مرحله از کشش غریزی کودک را بعنوان «سادیسم دهانی» میشناسند در این مرحله، غرایز کودک با فعالیت دهان در موع مکیدن پستان مادر یا پستانک بطری، یا انگشت خودارضاء میشوند. طبعاً در این مرحله نمیتوان اثری از تمایلات اجتماعی در کودک یافت. کودک در این دوره

تمایلی برای رعایت منافع دیگران از خود نشان نمیدهد. بنابراین اگر در سیر عادی «فعالیت غریز» اختلالی پیدا شود - مخصوصاً اگر در عمل از شیر گرفتن او از نظر تربیتی اشتباهی رخ دهد - ممکن است در شخصیت بعدی کودک و تعلیم پذیری وی در زمینه روابط اجتماعی مؤثر واقع گردد. مطابق عقیده روانشناسان و متخصصین امر، اکثر افرادی که در مقابل محرومیت و موانع بخشونت و جنایت دست میزنند، در کودکی از ارضاء غریز خود برخوردار نبوده‌اند. عبارت دیگر، عدم مراعات تمایلات کودکان در هنگام شیر خواری و نوپا و گی، بعداً عادات زشتی به آنها خواهد داد که عصیان و طغیان بر علیه نظامات اجتماعی از آن جمله است. روانکاوان و روانشناسان عقیده دارند که ریشه‌های عمیق جنون دزدی (کلیپتومانی)<sup>۲</sup> رانیز در تحولات روحیه کودک در این دوره باید جستجو کرد. در برخی موارد، هنگامیکه میخواهند عادت به نظافت را در کودک ایجاد کنند کودک برای اولین بار خود را مجبور ببیند که از تمایلات بزرگتران اطاعت کند و بخاطر اجبار و فشاری که در این کار احساس میکند، ممکن است از همکاری در نظافت خود سرپیچی نماید البته این از وظایف بزرگتران است که با مهارت و شفقت، کودک را به نظافت تشویق نموده و تمایل به آلودگی و سایر عادات ناپسند نظیر گل خواری - خیس کردن خود یا کثافت خواری را از او بگیرند، تا ناراحتی در ذهن او ریشه نکند. معمولاً اولین سرپیچی که تمام افراد انسانی کم و بیش مرتکب میشوند نقص دستورهای مربوط به نظافت است. سختگیری و تنبیهی که نسبت به اطفال مختلف

انسانی و مفاهیم فرهنگی علوم انسانی



اجرا میشود ، آنها را برای اولین بار با مقررات جزائی آشنا میسازد . یکی از روانشناسان در کتاب « تجزیه و تحلیل روحيات و روابط جنسی میگوید : اخلاق اولیه نشیمنی پایه و شروع اخلاق فرد بالغ انسانی است ، چنانکه میتوان مجرمین جسوری را که بالاجت از مقررات اجتماعی سرباز میزنند ، کودکانی دانست که بروی لگن مخصوص دفع نشسته اند و در آن حال خود را بالاتر از بزرگترها میدانند و بالاجت هردستوری که از خارج برای آنها صادر میشود رد میکنند . »

امروزه روانشناسان پی برده اند که گستاخی مفرط و خودخواهی لجاجانه ای که در برخی از افراد قانون شکن ملاحظه میشود ، بستگی به تنفر و کینه ای دارد که در دوران کودکی آنان نسبت به اطرافیان شان پدید آمده است . در مورد اکثر مجرمین ، استبداد و خودسری دوران اولیه کودکی ، بصورت کینه غرور آسبز و عمیقی علیه نوع بشر درسیاید .

معمولا اولین اشیاء و اشخاص دنیای خارج که علاقه کودک را به خود جلب می کنند ، اعضای بلا فصل خانواده او هستند . بنابراین رابطه کودک با پدر و مادر یا خواهر و برادر از مسایل اساسی است که توجه فرد بالغ آینده روی آن متمرکز خواهد شد .

پس از سالها تحقیقات کلینیکی و کارهای مربوط به تجزیه و تحلیل روانی کودکان که از ناحیه دانشمندان به عمل آمده ، این نکته را باید قطعی دانست که چگونگی غلبه کودک بر اختلافاتی که از روابط خانوادگی ناشی میشود معلوم میکند که آیا وی در آینده فرد سالمی خواهد بود یا نه ؟ و آیا رفتار عمومی وی منطبق بر مقتضیات اجتماعی خواهد شد ، یا



رفتار بزهکاران را در پیش خواهد گرفت ؟ ظهور بیماری روانی و همچنین بزهکاری ، از واکنش‌هایی است که در نتیجه عدم تطبیق رفتار شخص با مقتضیات اجتماعی (مخصوصاً مقتضیات خانوادگی) حاصل میشود . شخص وقتی نتوانست برای کششهای ناشی از ارتباط خود با اعضای دیگر خانواده راه حلی پیدا کند ، قربانی این عدم توانائی شده و آنگاه یابصورت «بزهکار» درمیآید یا مبتلا به اختلالات روانی میگردد . . . . .

بعقیده فروید ، درمیان تبهکاران جوان و خردسال که تمایلات سرکوفته‌ای در دوران کودکی داشته‌اند ، «اشتیاق به تبهکاری قبل از ارتکاب جرم» بسیار قوی است . طبق نظریه او اینگونه اشتیاقها ، انگیزه اصلی جرم و جنایت است و چنین جوانی به محض اینکه مرتکب جنایت گردید ، احساس سبکباری میکند . باید تذکر داد که دوره تاریخ از آغاز توحش تا عصر حاضر ، سرتیاً تحول یافته و با تمام مشخصات اخلاقی - احساساتی - و غریزی تکرار میشود . . . طبق عقیده برخی از جرم شناسان در ضمیر ناخودآگاه یا نفس اماره « هر یک از افراد بشر تمام غرایز دوران سببیت بطور نامحسوس وجود دارد .

برحسب همین عقاید ، اشتیاق نسبت به ارتکاب جرم و جنایت و تمام ردایی که در قرون و اعصار تاریک توحش معمول بوده ، در نهاد انسان فعلی موجود می‌باشد و هیچ وسیله آموزشی نیز تاکنون قادر نبوده است که انسان را کاملاً از مخاطره آن حفظ کند .

فروید اضافه میکند که ممکن است با مجاهدتهای بسیار خود را از سیر قهقرائی حفظ کنیم ، ولی هنوز نمیتوان آن سابقه را حذف کرد ، کلیه اعمال غریزی مانند تنفس

خوردن ، آشامیدن ، تهاجم ، ابراز خشم یا پرخاشگری و تجاوز به دیگران ، مربوط به نهاد آدمی است ، که جزئی از شخصیت هرکس میباشد . . . با دقت و اسعان نظر در افکار فروید ملاحظه میشود که عقاید این دانشمند چیزی جز همان اندیشه «آتاویسم» لمبروزو نیست چه آنکه «لمبروزو» نیز عقیده داشت که حالت توحش و ناهنجاری اجداد بسیار دور آدمی ، در تبهکاران موجود است . . . . .

در اینجا ، باید خاطر نشان کنیم که بیروان فروید تا کنون بروز جرم و جنایت را به چندگونه تفسیر کرده‌اند ، بشرح زیر :

۱ - ارتکاب جرم نمره کیفر خواهی و ناکامی است

ارتکاب جرم طبق این نظریه ، بر اثر فعالیت غریزه تخریب و نابودی « است . آدم ناکام دست به جرم و جنایت میزند ، تا وسیله محکومیت خود را فراهم آورد و خویشتن را دچار کیفر اجتماعی سازد . به عقیده فروید اشخاص ناکام ، بخصوص جوانان ، از نظر روانی خشمگین میگرددند ، و از نظرفیزیولوژیکی دستگاه وجودی آنان یک حمله سریع را تدارک دیده ، بانیروی بسیار شدید علیه سدی که مانع از تحقق آمال ایشان میشود ، به مبارزه برمیخیزند و بدین ترتیب پرخاشگری ناشی از ناکامی تقریباً همیشه به تعرض می‌انجامد .

برخی از روانکاوان متأخر معتقدند که شیوع جرم و جنایت ، در میان گروههای فقیر و کم درآمد و همچنین افزایش آن در ادوار سختی و تنگدستی را باید واکنش در برابر ناکامی دانست . طبق این نظریه ، ناکامی اکثراً اوقات به پرخاشگری منجر میگردد و ارتکاب جرم تنها یکی از انواع مختلف

پرخاشگری است .

۲ - ارتکاب جرم، ناشی از رد مسئولیت

یابد دیگری بستن است

بدیگری بستن ، یکی از تعابیر مخصوص فروید و پیروان او میباشد . طبق این نظریه ، آدمی صفات مذموم خود را به دیگری می بندد تا وجدان خود را راحت نموده و از بازخواست (من برتر) خویش برکنار بماند . مثلاً صندوق - داری که خود اختلاس کرده است ، دیگران را متهم میسازد . یاراننده ای که خود قانون شکن و بی مبالا می باشد ، همواره از بی مبالا تی دیگران شکایت دارد و بدین ترتیب خود را سبکبار مینماید . نوع دیگر مکانیسم «رد مسئولیت این است که آدمی صفات مذموم خود را بدیگران تعمیم میدهد . یعنی اگر خود دزد و نادرست است ، همگی را دزد یا نادرست میخواند و چون خود را همرنگ جماعت می بیند ، احساس گناه نمی کند و وجدانش تا حدی آرام و آسوده میگردد .

۳ - ارتکاب جرم ناشی از احساس حقارت

است

پیروان فروید معتقدند که برخی از افراد برای اینکه احساس حقارت خویش را جبران نموده و خود را فوق العاده و برتر از دیگران نشان دهند ، از ارتکاب جرم و جنایت ابائی ندارند . اینگونه جنایتکاران سردمی لاف زن ، گزافه گو ، ستیزه جو و گرفتار اندیشه های مبارزه طلبی هستند .

بحث درباره عقده حقارت و مفاهیم مجاور آن از قبیل «احساس کهنتری» افراط در تواضع و نظایر آنها . . . . . یکی از مباحث جالب روانشناسی است ولی چون در این مقاله مجال

بقیه در صفحه ۵۷



## توجیه روانی



دکتر «دوگرف» در این مورد می نویسد: «ریشه بسیاری از ناسازگاریهای جوانان را باید در عدم سلوک والدین آنان در مراحل اولیه کودکی جستجو کرد. اگر پدر و مادر بتوانند با سلوک خویشتن، نیازمندیهای عاطفی کودکان خود را برآورند، شاید مشکلاتی که بعدها در سنین نوجوانی خودبمائی میکنند اصلاً به وجود نیاید.»

نوجوان هنگامیکه با وسایل زندگی روبرو میشود، واکنشهایی از خود بروز میدهد که منبع الهام آن همانا واکنش والدین او در چنین شرایطی است. بنابراین بسیار طبیعی است کودکی که تمام دوران طفولیت خود را در سختی و سرارت گذرانده و هرگز محبت ندیده بعدها فردی خشن و بی عاطفه بارآید. کانون خانوادهایکه بر اثر جدائی پدر و مادر یا ناسازگاری آنان آشفته است، آثاری در ضمیر کودک باقی میگذارد که در سالهای بعد بصورت طغیان، عصبانیت و سرکشی از مقررات اجتماعی بروز میکند. . . . . برپدران و مادران است که از محبت کافی به کودکان خود دریغ نورزند تا فردی سرکش و بی عاطفه تحویل اجتماع نگشته و یا ارتکاب جرم و جنایت موجبات نقص امنیت و آراش جامعه را فراهم نسازد.

کافی برای چنین بحثی نداریم، بناچار به همین مختصر اکتفا میشود.

۴ - جرم و جنایت ناشی از سادیسیم است به عقیده فروید، سادیسیم از تثبیت شخصیت فرد انسانی در دوران دندانان یا مرحله آدم خواری «کافی بالیسیم» ناشی میشود. این مرحله به زعم فروید اولین مرحله «خود دوستی» است که در اطفال از مرحله شیرخوارگی بروز میکند» جنبه منفی یا مخرب این مرحله آنست که کودک ناخن خود را میجوید، پستان مادر را گاز میگیرد و یادندان سعی میکند هرچه را بتواند بگزد یا بدرد. . . . . فروید عقیده دارد که این گونه اطفال در بزرگسالی از خشونت، وقاحت، ضرب و جرح یا آدم کشی باکی نخواهند داشت.

۵ - جرم و جنایت، ناشی از فقدان محبت در مراحل کودکی است

طفل خردسالی که هرگز طعم محبت را در کودکی نچشیده است، دیگر امید وار نیست که در بزرگی او را دوست بدارند. چنین کودکی در نهاد خود سملو از کینه علیه بزرگسالان است ولی احساس عمیق ناکامل خود را سخفی نگهمیدارد.

یکی از محققین عالی مقام بلژیکی بنام